

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



د مولانا سعيد افغاني د سولې او تفاهم، نشراتي ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنيزه، علمي، فرهنگي و نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعيد افغاني : آزاده ، ټولنيزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته بڼه راغلاست!



مؤلف : شاد روان استاد
علی اصغر بشیر هروی

**از کتاب
هزار و یک
حکایت
ادبی و تاریخی**



شاد روان استاد علی اصغر

« بشیر هروی »

تاریخ نشر : 12 فبروری 2017 م

حکایت ۲۴۵

**بر امید آب خوش در شوره چون چاهی کنی
آب او چون شورآید بایده انباشت**

« کمالی بخارانی »

حَتَّيَاط

در سال (۳۳۷ هجری) عمادالدوله علی بن بویه مؤسس سلسله دیالمة بیمار شد و چون بیماری وی طولانی شد و خود را در معرض سفر آخرت دید به برادر خود رکن الدوله پیام فرستاد که پسر خود عضدالدوله را نزد من بفرست تا ویرا به حکمرانی ولایت فارس منصوب نمایم .

رکن الدوله عضدالدوله را فرستاد و هنگامی که خبر رسیدن عضدالدوله به عمادالدوله رسید، اعیان و اشراف شهر را باستقبال او فرستاد و خود نیز با تنی چند از خاصان خود در نزدیکی شهر از عضدالدوله استقبال کرد و هنگامی که عضدالدوله وارد شهر شد ، عمادالدوله امر نمود تا بر روی بیادشاهی سلام کنند و او را پادشاه خود بدانند .

چند روز بعد عضدالدوله بنا بمصلحت و اشاره عمادالدوله ، عده ای از بزرگان ، امرا و درباریان را گرفتار و زندانی کرد .

در میان آنان شخصی بنام شیر بخشین یا شیر بختن (؟) وجود داشت که چند نفر از مقربان عمادالدوله زبان به شفاعت کشودند و در باره استخلاص او سخن گفتند.

عمادالدوله در پاسخ ایشان گفت:

من یک حکایت برای شما نقل میکنم، آنرا بشنوید، بعد از آن هرچه شما بگوئید من قبول می نمایم و از پادشاه نیز درخواست میکنم که مطابق گفته شما با شیر بختن رفتار نماید .

آنگاه گفت :

هنگامی که ما با جمعی قلیل از دیالمه در خدمت نصر بن احمد (پادشاه سامانی ۱-۳ - ۳۳۱) بودیم غیر از لشکریان نصر بن احمد در حدود ده هزار نفر از خواص غلامان و ممالیک او و پدرش در آنجا که ما بودیم حضور داشتند .

من یکروز این شیر بختن را دیدم که کاردی را تیز کرد و در مقداری کرباس پیچید و در ساق موزه خود نهاد از او پرسیدم که چه منظوری دارد؟

در جواب من گفت :

من میل دارم که این پسر یعنی نصر بن احمد را بقتل برسانم !

شنیدن این حرف مرا بوحشت انداخت و ببهانه اینکه میخواهم سخن محرمانه ای با او بگویم ، ویرا از مجلس نصر بن احمد ، بگوشه ای بردم و جمعی از دیالمه را نیز حاضر ساختم و قضیه را به اطلاع ایشان رسانیدم . همگی گفتند :

اگر شیر بختن این کار را انجام بدهد یک نفر از ما را در این دیار زنده نخواهند گذاشت .

ما آنروز بزحمت توانستیم که شیربختن را از اجرای کاری که در نظر داشت بازداریم ، اکنون شما چه میگوئید آیا من می توانم کسی را که در آنروز چنین تهوری از وی دیده شده است با برادر زاده خود در یکجا بگذارم؟

عذرخواهان شیربختن ، خاموش شدند و از شفاعت او صرف نظر کردند و شیر بختن در زندان بود تا زمانی که وفات یافت و عمادالدوله نیز در سال (۳۳۸ هجری) در گذشت .

سلسله این حکایات جالب و خواندنی ادامه دارد .

www.24sahat.com

— www.said-afghani.org — بازگشت به صفحه اصلی